

آن اسکناس فراموش نشدنی

دروغ دیروز کیهان (۱۳۷۹/۴/۲۷) بسیار خواندنی و شنیدنی بود. نشان می‌داد که قرانت فاشیستی از دین سخت از نفس افتاده است و این تهیدستان آزادی ستیز، استعداد راست گفتن که هیچ، استعداد دروغ‌بافی زیرکانه را هم از دست داده‌اند و این شیوه را که در مکتب استادان اعظم خود آموخته بودند، پاک از یاد برده‌اند.

سرمقاله کیهان آورده بود: عبدالکریم سروش هنگامی که در لندن به تحصیل فلسفه علم مشغول بود، بارها با استادش کارل پوپر به کافه می‌رفت و با هم نسکافه و چای می‌خوردند و همواره حساب را سروش می‌پرداخت به جز یک بار که صورتحساب را پوپر پرداخت و پس از آن همواره از این بابت بر سر شاگردش منت می‌نهاد و آن را به رخ او می‌کشید و... اینکه این لیبرال‌های بی‌صفت وقتی یک آرزو پول به کسی می‌دهند صد خرمن دنانت و لثامت چاشنی آن می‌کنند.

این قصه آدمی را به یاد آن قصه دیگر می‌اندازد که وقتی یکی از گروه‌های فشار برای انجام کارهای خشونت آمیزش پول کم آورد و ناچار دست به کار غیرقانونی تازه‌ای زد و به فکر چاپ اسکناس تقلبی افتاد. اما از بخت بد و از فرط ابله‌ی، به جای چاپ اسکناس‌های ۱۰۰ تومانی و ۱۰۰۰ تومانی، اسکناس هفتصد تومانی چاپ کرد و با این کار بلاهت و خبثت خود را یک جابر آفتاب افکند.

حالا حکایت این حضرات است. برای فروکوفتن حریف قصه جعل می‌کنند اما چون نمی‌دانند چگونه جعل کنند، سند بلاهت خود را به دست خود امضا می‌کنند. دروغی را (چای خوردن با پوپر) به دروغ دیگر (پول گرفتن از دیده‌بان حقوق بشر) به هم می‌یافند بلکه طناب تزویرشان قطورتر و محکم‌تر شود، غافل از اینکه پلیدی را بر سر پلیدی بنهی، بوی گندش افزون‌تر خواهد شد. به اطلاع آن دروغ‌سازان زنجیرباف می‌رسانم که من در تمام مدت تحصیل هفت ساله‌ام در لندن، متأسفانه نه از نزدیک نه از دور به رؤیت و ملاقات فیلسوف بزرگ کارل پوپر نائل نیامدم و توفیق رفتن به کلاس‌های او را پیدا نکردم، چرا که وی سال‌ها قبل از ورود من به انگلستان بازنشسته شده بود و در خانه‌ای بیرون از لندن زندگی می‌کرد، با این وصف چگونه می‌توانستم با وی بارها بنشینم و چای و قهوه بخورم و مذاکرات صهیونیستی داشته باشم؟ و یک در میان صورتحساب را بپردازم و نپردازم؟

کفگیر که به ته دیگ می‌خورد همین رسوایی‌ها را هم به بار می‌آورد. آن وقت این آقایان با این مایه از تهیدستی و دروغ‌زنی، می‌خواهند که مردم خبرهای دیگرشان را هم باور کنند.

با این همه انصاف می‌دهم و می‌گویم شاید منابعی که آن دروغ‌های رسواگر را به اینان می‌فروشدن کلاهبرداران قهاری هستند که آب در شیر می‌کنند و گوش خریداران ساده‌لوح خود را می‌برند و این دست پاچگان هم چون غریق دست در هر گیاهی می‌زنند مگر آبروی نیم مانده و نیم رفته را به سامان کنند. اما اگر این عذر برای خبرهای دیرین و کهن پذیرفتنی باشد، چه می‌توان گفت در باب خبرهای نو و امروزی؟ آخر خودشان متن انگلیسی اطلاعیه سازمان دیده‌بان حقوق بشر را چاپ می‌کنند که در آن به درستی نوشته است Award (یعنی جایزه) اما از به کار بردن این لفظ در خبرهای روزنامه‌ای‌شان ابا می‌ورزند و حتی در مقام انکار آن بر می‌آیند برای اینکه می‌دانند همین یک واژه همه بافته‌هاشان را پنبه خواهد کرد.

آیا اینجا هم کلاهبرداران قهار معنی واژه را از آنان دریغ داشته‌اند یا اغراض و امراض درونی مایه ندیدن یا نفهمیدن آن شده‌اند؟

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم‌بندی خدا

باری نه نامزد جایزه شدن از سوی یک مؤسسه آمریکایی عقلاً و شرعاً قبیح و جرم است و نه گرفتن آن جایزه. عمده، مصرف نیکوی آن است، نیت دهندگان هر چه باشد. هم مهدی گلشنی (که از انصار و اعوان کیهانیان است) از مؤسسه‌ای آمریکایی جایزه گرفت و کیهان آن را چند سال پیش با افتخار در بوق و کرنا کرد و هم امامین هم‌امین حسن و حسین (ع) از معاویه صله و جایزه گرفتند و به مصرف رساندند. آنکه قبیح و جرم است این است که مالیات این مردم فقیر را بگیرند و به جمعی درندگان دانش ستیز بدهند تا روز روشن و شب تاریک بر سر دانشجویان مظلوم بتازند و چشمشان را در آورند و جانشان را بستانند.

من هم چون اکبر گنجی، زندان‌نشین مظلوم و دلیر، به همه نامزدان این جایزه پیشنهاد می‌کنم که جوایز مظلومیت خود را دریافت دارند و به حسابی در آموزش و پرورش واریز کنند تا برای ساختن مدرسه‌ای به کار آید.

به کیهانیان هم موعظه می‌کنم که با حربه فاشیسم نمی‌توان به جنگ اصلاحات رفت. اگر مخالف اصلاحات هستید سلاح دیگری به دست کنید.

این چنین بهتان منه بر اهل حق
 کان خیال توست، بر گردان ورق
 این نباشد و بود ای مرغ خاک
 بحر قلزم را ز مرداری چه باک؟
 گر ولی زهری خورد نوشی شود
 و ز خورد طالب سیه هوشی شود
 نیست دون القلتین و حوض خرد
 کش تواند قطره‌ای از کار برد
 دست همه زنجیربافان در زنجیر باد